

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شما به این قضیه نگاه کنید می بینید همیشه ابوهریره‌ها بوده‌اند در زمانه، ابوهریره‌ها، ابودرداها، بادمجان دور قاب چین‌ها و مؤولین و موجهین همیشه بوده و ما می گوئیم زمان پیغمبر و بعدش آمدند و روایت جعل کردند و نمی دانم آن آقایان را گذاشتند سرکار و آن وقت برای مردم به اصطلاح هی تأیید و اینها بگیرند به هر حال همیشه بوده، همیشه این قضیه و این مسئله بوده الان هم هست. بعد از زمان مرحوم آقا از همین ابوهریره‌ها چقدر پیدا شدند؟ طرف می آید قسم می خورد به امام رضا به همین گنبد قسم، من پیش آقا بودم ایشان فرمودند فلان، چطور بنده چهل سال پیش آقا بودم نشنیدم! من که پسر او هستم نشنیدم، به امام رضا قسم می خورد می گفت به همین گنبد قسم پیش آقا بودم و ایشان این طور فرمودند و افراد دیگر. یک شخصی آمده بود پیش ما من این را هم گفتم که یعنی اینها چیزهایی است که خیلی آدم باید حواسش را جمع کند خیلی باید جمع باشد.

خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی را تأکید داشتند بر این که باید انسان نسبت به خبری که به او می رسد دقت کند و تحقیق کند و هر خبری را نمی شود قبول کرد، مرحوم سید مرتضی که اصلاً خبر واحد را قبول نداشت می گفت خبر واحد اصلاً سندیت ندارد البته خب نظرش عام نبود این به خاطر همین بود دیگر، هر کسی می آمد و درمی آورد و خیلی راحت، طرف می آید به من می گوید که آقا مطلبی که به نظر شما می رسد درست است بگو و به آقا نسبت بده به همین راحتی به همین آسانی به آقا نسبت بده!! بگو آقا فرمودند، پدرت گفته است، خب اینها آمدند آن وقت دین درست کردند برای مردم دیگر! اینها آمدند برای مردم اعتقاد درست کردند، آن وقت شما ببیند چه کسانی دنبال اینها رفتند؟ افرادی مثل ما رفتند؟ خب ما نرفتیم چه کسانی رفتند؟ همین‌هایی که می بینید هستند و اینها همان کسانی هستند که مرحوم آقا می گفتند سیاهی لشگر است این سیاهی لشگرها می روند دنبال این گونه مسائل. روایاتی که ابوهریره و نمی دانم سمره و اینها درآوردند برای خلافت آنها این روایتها را عمار هم می شنید سلمان هم می شنید اینها هم می شنیدند خب چرا ترتیب اثر نمی دادند؟ آن سیاهی لشگرها ترتیب اثر می دادند آنهایی که یک چیزی در آنها هست نقاط ضعفی هست از همان نقاط ضعف آنها وارد می شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم



کیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن بر حقیقت عالم مثال

راجع به مثل افلاطونی صحبتی که شد اگر نظر رفقا باشد عرض کردیم که مسئله‌ای در این جا برتر از آن چه را که خب افراد به اصطلاح اهل بصیرت نقل کرده‌اند که تمام آن چه که در این عالم، صورت خارجی و صورت شهودی دارد یک جنبه حکایی دارد در عالم مثال و آن عالم مثال صورت حقیقی آنها است که انسان بر آن صورت حقیقی نمی‌تواند اطلاع پیدا کند مگر این که آن ابزار اطلاع را در اختیار داشته باشد و تأهل برای وصول به آن صورت حقیقی را واجد باشد این مطلبی است که خب بیان می‌کنند، ادله و شواهد هم بر این مسئله هست و درست هم هست مسئله همین طور است و به همین کیفیت است.

آن چه را که خدمت رفقا عرض شد یک مسئله‌ای است که از این قضیه دقیقتر است و عرض ما این بود که بله صورت مثالی جنبه واقعی صورت اعیانی اشیاء است و لکن به چه صورت؟ آیا بین این دو انفصال است که خب انفصال معنا ندارد، معنا ندارد بین جنبه علی و جنبه معلولی انفصال وجود داشته باشد نفس الانفصال موجب عدم است یا عدم در معلول یا عدم در علت و یا هر دو، چون اگر آن حیثیت علی را ما در نظر بگیریم آن حیثیت علی قائم به طرفین است نمی‌شود علت را در نظر بگیریم بدون معلول، البته تقدم طبیعی وجود دارد که همان تقدم علی باشد اما نه این که آن حیثیت علی باعث بشود شما معلول را به طور کلی مدّ نظر قرار ندهید اگر می‌گویید که پروردگار خالق است مخلوقی باید باشد تا آن حیثیت برای ربوبیت به این اتصاف ثابت بشود اگر می‌بینید خدا رازق است باید مرزوقی وجود داشته باشد بدون وجود مرزوق خارجی اتصاف آن ربوبیت به صفت رازقیت ممتنع است.

همین طور در مسئله علیت و معلولیت آن حیثیت علی اقتضا می‌کند معلولیت را، امکان ندارد شما علت را متصف به علیت بکنید در حالی که برای او معلولیتی در نظر نگیرید و محال است معلولیتی برای او شما در نظر بگیرید بدون این که علیت در این جا ملاحظه شود نفس وجود علت بدون اتصاف به صفت علیت ممکن است باشد ولی در آن موقع علیت هنوز محقق نشده است موضوع در آن جا پیدا نشده است. این مسئله ما را به این نکته می‌رساند که در هر جا که آن حقیقت عینی و حقیقت شهودی موجود است در همان نقطه و در همان جا باید حیثیت علی که جنبه مثالی هم هست وجود عینی و وجود خارجی داشته باشد وجود خارجی و وجود عینی به معنای اتحاد و معیت است نه این که وجود در عالم مثال ما یک عالمی را فرض کنیم جدای از این عالم و آن عالم را اسمش را می‌گذاریم عالم مثال منتهی خب چشم باطن بین نداریم باید برای دیدن آن به دنبال وسیله و ابزار باشیم نخیر، در همان جنبه

معلولی خارجی در همان جا آن حیثیت علی وجود و حضور دارد و وجود خارجی دارد؛ یعنی وقتی که شما شخصی را می بینید که در این حیاط دارد حرکت می کند این حرکت او در این حیاط هم شخص او و هم حرکت او و هم اطوارش و هم اعراضش همه آنها به صورت مثالی وجود خارجی دارند منتهی از آن جایی که خود ما گاهی از اوقات آن وجودات به اصطلاح غیبی را و وجودات صوری را ما مشاهده نمی کنیم ما نمی فهمیم ما فقط به اصطلاح یک ظاهری می فهمیم، اینهایی که نافی روح و نفس هستند از این انسان و بدن انسان این فرض کنید که ماده گراها اینها چه برداشتی دارند اینهایی که می گویند فرض کنید که روح نیست این مکاتب مختلف، اگرانسپالیست ها و اینها چه می گویند؟ اینها می گویند هر چه هست همین ماده است همین حرکت است همین جنبه فیزیکی خارجی است و ماورای این چیزی نیست خب همین که الان دارد می بیند، ادراک دیگری ندارد بر این که یک واقعیتی پشت این مسئله هست که با این چشم تو آن واقعیت را نمی بینی بلکه این چشم در این جا وسیله برای انتقال و به عبارت دیگر وسیله وصول و اتحاد با آن حقیقت به اصطلاح مجرد است همین قضیه نسبت به فرض کنید که ما می ماند نسبت به عالم مثال ما چشم دیدن عالم مثال را نداریم بلکه عالم مثال وجود خارجی دارد همین وجودی که شما دارید می بینید همین مثال است! منتهی بروز و ظهورش به این کیفیت است! و شما اگر بخواهید این مسئله را یک عمق بیشتری به او بدهید با آن وجود به اصطلاح هر کسی آن وقت دیگر مسائل خیلی در این جا قضایا دقیق میشود و عمیق می شود و تمام این سیر طولی شخص در این عالم، همه آنها برای انسان دیگر در مرآئی و منظر او است در آن وضعیت و موقعیت او است. وقتی که امام علیه السلام یک خبری را به او می دهند بر این که فلان مسئله اتفاق افتاده فلان شخص متولد شده است فلان مولود به دنیا آمده است اخم می کند و ناراحت می شود نه این که امام علیه السلام یک اطلاعی پیدا می کند از مسائل آینده، با همان مولود همه آنها را الان دارد می بیند یعنی گرچه الان این بچه بچه یک روزه است و این قدر است و فرض کنید که سه یا چهار کیلو وزنش است و فلان ولی همه آنها را الان با این دارد می بیند بزرگ شدن او را دارد می بیند کارهایی که دارد انجام میشود می بیند تمام کارهای او.

امیرالمؤمنین وقتی که در مسجد کوفه نشسته است و دارد صحبت می کند و شخصی می آید و خیلی اظهار محبت و ارادت می کند وقتی نشستند حضرت یک خنده ای می کند و می فرماید که بله می بینم که از همین باب الفیل یکی از لشگرهایی که حرکت می کند به سمت فرض کنید که کشتن فرزند من تو هستی و علم آن لشگر را تو در دست داری کی حضرت این حرف را می زند؟ دهها سال فرض

کنید قبل از این مسئله ولی همین الان دارد می بیند می گوید می بینم این که می گوید می بینم چه را دارد می بیند یعنی با همین چشمم دارم می بینم نه این که رجوع کردم به خودم و نفس خودم و یک مسئله آینده را الان پیش بینی می کنم یا این که به من خبرش را دادند، همین الان دارم می بینم یک لشگری و گروهی از همین مسجد می آید بیرون و پرچم آن به دست تو خواهد بود آن وقت رو می کند و می گوید یا علی چطور می شود حضرت می فرماید همین است دیگر خب همین است دیگر کاریش نمی شود کرد او نمی بیند و حضرت دارد می بیند و عرض کردم مثل افرادی که چشمشان ضعیف است تا این که چشم قوی است آن که چشم ضعیف است دلیل بر این نیست که آن حقایق در جلوی آنها وجود خارجی ندارد وجود خارجی دارد این نمی بیند اگر چشم ده دهم باشد می بیند و اگر حالا بیشتر از ده دهم باشد خب اضافه هم می بیند، هست، این نمی تواند ببیند نور چشمش بیشتر باشد می بیند حقایق همه سر جاییشان هستند و هر کدام از جای خودش تکان نمی خورد!

مسئله اطلاع غیب امام این است نه این که امام به نفس خود رجوع کند و ببرد خودش را در عالم مثال و از این عالم بیاید بیرون و بعد در آن جا مشاهداتی داشته باشد بیاید آن مشاهدات را برای انسان بیان کند برای انسان نقل کند همان جور که الان نشسته دارد با شما صحبت می کند همان جور دارد فردای شما را می بیند؛ یعنی می بیند همین الان که این فردا دارد چکار می کند چطور این که همین این الان دارد صحبت می کند همین این دارد فرض کنید که این مطالب را می گوید چطور این دیگر بردن آن عالم و آوردن و این نقل و انتقالات و این فرض کنید که مهاجرت و اینها نمی خواهد دیگر، دارد نگاه می کند، دارد همین طور شخص را نگاه می کند و می بیند همین طور که دارد نگاه می کند آن را هم با او دارد مشاهده می کند. این مسئله همان به اصطلاح اتحادی است که بین شهادت و بین غیب است که البته اگر این قضیه تقویت پیدا کند نه تنها از عالم مثال و صور مثالی بلکه به مراتب بالاتر هم انسان عبور می کند و می رود و دیگر در این جا مسائلی مطرح است خیلی خلاصه در این جا قضایایی هست و بر حسب میزان تجرد و آن قدرت روحی اشتباهاتی که افراد در مکاشفاتشان دارند مربوط به این مسئله است، آنهایی که هی وعده آمدن امام زمان را می دادند و نمی شد و می گفتند که بدا می شود یا این که وقت تعیین می کردند و نمی شد اینها همه به خاطر این است که این جای مسئله لنگ می زند، در همین مرتبه صوری قضیه لنگ می زند که قدرت اتحاد با آن حقیقت مثالی را اینها ندارند و بلکه یک صرف مشاهداتی هست که آن مشاهدات به واسطه ضعف در مسائل و در عالم تراحم بین عرض می شود که علل و معالیل در آن جا اینها امکان تقریر و تبدیل آنها وجود دارد و از آنها این اطلاع ندارد

فقط اینها به صورت مثالیه رسیدند و چون اطلاعی بر آن حقایق بالاتر ندارند لذا صور مثالیه هم بر آنها اشتباه جلوه می کند.

تلمیذ: ... یک صورتی را دیده اگر علت آن یک چیز دیگری باشد چرا معلول به این صورت جلوه پیدا می کند؟

استاد: آخر این که در این جا دیده است این نسبت به خصوصیتی است که ممکن است در نفس خود او باشد! فرض کنید که کسی که ناراحتی چشمی دارد یک ضعف دارد هستند بعضی ها که رنگها برای آنها یکی از ناراحتی های چشمی این است که فرض کنید که عدم تشخیص الوان و اینها است بعضی از ناراحتی های چشمی این است که رنگها قابل تجزیه نیستند و فقط افراد را سیاه و سفید اینها می بینند این برگشتش فقط به خود ضعف وجودی خود آن شخص است! چون آن ضعف وجودی است و نمی تواند به اصطلاح عبور کند آن صوری را که در عالم به اصطلاح تراحم و کیفیت تحول و تبدل، آن صور از گردونه خارج شدند تاریخ مصرف آنها گذشته آمدند بیرون، صور دیگری به واسطه آن اتصال با ملکوت جایگزین شده است آن صور را مشاهده می کند آن بعضی را نمی تواند ببیند وقتی آنها را مشاهده کند خیال می کند این واقعیت دارد می گوید که آقا فرض کنید که در سال فلان امام علیه السلام ظهور می کنند در حالتی که سال فلان می آید و پانزده سال و شانزده سال و هفده سال و بیست سال هم می گذرد و هیچ خبری هم نیست نه این که امام علیه السلام فرض کنید که در آن موقع می بایستی ظهور کند، نخیر، در آن جا یک مسائل و جریاناتی اتفاق می افتد یعنی در آن سال، که احتمال ظهور حضرت را می نمایاند! نه این که هست یک وقتی می نمایاند یک وقتی که هست یعنی یک شواهد و قراینی در این عالم اتفاق می افتد که آن شواهد و قرائن به مرتبه تجز و فعلیت نمی رسد تا این که آن صورت خارجی همان به جنبه ثبات پیدا کند از آن شواهد و قرائن این شخص احتمال می دهد حضرت ظهور کنند التفات کردید می بیند یک مسائلی آمد تغییر پیدا کرد یک حال و هوایی فرض کنید که آمد عوض شد.

در مسائلی که اتفاق افتاده بود در همین قضایایی که بود بعضی به ضرس قاطع اینها می گفتند که فرض کنید که مسئله صورت دیگری به خود می گیرد مسائل اتفاق می افتد من می گفتم نه این هیچ قضایا دلیل بر این مسئله نیست بله آن چه که مسلم بوده است این است که همان طوری که بنده عرض کردم قطار ریلش عوض شد این مسلم بوده است و شد دیگر شد دیگر تمام شد و ریلش عوض شد حالا این کی ایستگاهها را یکی پس از دیگری طی می کند آیا این ایستگاهها فاصله طولانی دارند یا

فاصله نزدیک دارند نمی‌دانم آن اوضاع فرض کنید جهانی و اینها به چه کیفیت است روند حرکت مردم و معرفت مردم نسبت به این قضیه تا چه حدودی است در کل عالم نسبت به ظهور حضرت آنها دیگر دست ما نیست آنها را دیگر نمی‌توانیم آن چه را که مشخص خارجی است انسان می‌تواند این مقدار را و درک کند دیگر این حال و هوا حال و هوای ثابت نیست تمام شد این را می‌تواند بفهمد مطلب را و جور دیگری قضیه به اصطلاح شد اما این که حالا بیاییم فرض کنید که بنا را بر این بگذاریم که در فلان تاریخ فلان مطلب اتفاق خواهد افتاد نه، یک همچنین این افرادی که می‌آیند و ظهور حضرت را تعیین می‌کنند به این اشتباه می‌افتند یعنی تا فرض کنید که در آن عالم خودشان و در عالم مثال خودشان و مکاشفات خودشان می‌بینند تغییری پیدا شد می‌گویند این همان است، نه این همان نیست یک وضعیتی پیش آمد یک سی درصدی آن یک تکانی خورد یک همچنین جلو رفت ولی خوب نه این ممکن است ادامه پیدا کند بعد پنج درصد به آن اضافه بشود بعد یکدفعه پانزده درصد اضافه شود بعد بایستد اینها دیگر ما نمی‌توانیم و خیلی از این قضایا خوب اتفاق افتاده دیگر خیلی از این مسائل اتفاق افتاده

در همان زمان سابق که ما بودیم به اصطلاح زمان شاه واقعا کسی در تصورش می‌گنجید که یک روزی شاه برود یک روزی آن رژیم شاهنشاهی سقوط کند اصلا باور نمی‌کرد کسی اصلا باور نمی‌کرد سلطه و هیمنه دستگاه سلطنت و حکومت به نحوی بود که به طور کلی قدرت باور را از انسان گرفته بود یعنی انسان نمی‌توانست یک همچنین باوری را در خود بیاورد ولو به نحو احتمال و لذا افرادی هم که از اشخاص مسائلی را نقل می‌کردند این قضیه را خود مرحوم آقای مطهری به پدر ما گفت، بنده هم در آن جا حضور داشتم خود ایشان وقتی که مراجعت کرده بود از آن سفری که برگشته بود خودش گفت، مرحوم پدر ما به ایشان این مطلب را فرمودند شما میزان باور - من این را به این کیفیت نگفتم تا به حال - میزان باور ایشان را نسبت به این جریانات چقدر ارزیابی کردید ایشان گفتند که خود من این قضیه را گفتم که شما چقدر باور دارید بر این که این مسئله که شروع شده است این ... ایشان گفتند ما این مسئله را شروع کردیم گرچه بعد از سیصد سال این به نتیجه برسد خواهد رسید ولو بعد از سیصد سال عین عبارت آقای مطهری بود به پدر بنده و الا می‌گفتند خوب فردا دیگر همین فردا را دارم می‌بینم درست شد چطور شد این سیصد سال یکدفعه شد ده روز، پانزده روز، همین شد دیگر یکدفعه چه شد؟ قضیه چطور شد یکدفعه سیصد سال یکدفعه شد ده یا پانزده روز؟! یکدفعه همه چیز به هم ریخت همه دستگاه و پیش بینی‌ها و قضایا و بگیر و ببند و تانکها و فلان و این حرفها کی باور می‌کرد این حرفها نبود همه می‌گفتند یک جوری مسائل با هم توافق می‌شد با هم نمی‌دانم یک مسائلی رد و

بدل می شود حالا یک مقداری امتیاز به این یک مقداری امتیاز به آن دیگر به این کیفیت نباشد.

عمومی ما در آن موقع - ما آن موقع مشهد مشرف بودیم - وقتی انقلاب شد آمده بود در خیابان و حاج و واج، می گفت جدی یعنی ما باور کنیم ما وقتی که آن قضیه اتفاق افتاد در همان مشهد آن جا مشرف بودیم که اتفاقا شبها که می رفتیم زیارت امام رضا امام رضا خیلی سرش خلوت بود همه مردم در خیابانها و دیگر پای این مسائل و اینها بودند هفت نفر در کنار ضریح بودند، هشت نفر، ده نفر، حالا که فرض کنید که هر وقت مشرف می شویم دستمان به ضریح نمی رسد آن موقع تمام دستمان را هم پهن می کردیم باز هم کم هم می آمد گفتم امام رضا خیلی غریب شدی سرت خیلی خلوت شده ولی بهتر است بگذار همه اینها بروند در خانه ها خودمان این جا باشیم هر چه دیگه عقده داریم که دستمان به ضریح نمی رسد حالا دیگر زیادی هم می آید هر چه دستمان را پهن می کنیم زیاد هم می آید! واقعا عجیب است واقعا عجیب است چقدر مردم واقعا عجیب است! یاد زمان پیغمبر و بله شستن جنازه پیغمبر به به، آدم خیلی مطالب می تواند به دست بیاورد حالا یک خرده آن را می تواند بگوید بقیه را نمی تواند ولی بالاخره مطالبی به دستش می آید که میزان معرفت، این همه هی می گفتند معرفت به دست بیاورید معرفت به دست بیاورید فهم به دست بیاورید برای این است برای این موقع است که آن اصل و اساس کنار می رود و صور جای آنها را می آید می گیرد، صورتها، پرده ها می آید جای آن را می گیرد اصلا امام رضایی دیگر در کار نیست، امام رضا کیست؟ گنبدش را که دارد صحن و سرایش که هست به جایش.

بله، یک شب می رفتم حرم همین پارسال بود کی بود که این یک فیلم نشان می دادند در تلویزیون همان شبها، فیلم کی بود؟ حضرت یوسف، فیلم حضرت یوسف را نشان می دادند در تلویزیون نمی دانم هر شب بود یا هر هفته بود؟ هر هفته بوده، نمی دانم چه شبی بود خلاصه در مشهد ما که تلویزیون نداریم تا از اینها بهره مند شویم! از این فیوضات!، یک روز یکی آمد در خانه ما گفت نمی دانم من از کجا آمدم نظر شما راجع به برنامه تلویزیون گفتم ما اصلا تلویزیون نداریم گفتم چیزی که من ندارم چه بگویم گفت حالا یک چیزی بگوی گفتم برو آقا دیگر برو پی کارت می گویم تلویزیون ندارم هی می گوید آقا بگو، بعد من یک شب مشرف می شدم حرم دیدم که چند نفر دارند با هم می آیند اصفهانی هم بودند اصفهانی داشتند با هم حرف می زدند آن می گفت بیا برویم حرم و می گفت بیا برویم و دعوا می کردند که خب بابا برویم حرم فیلم از دستمان می رود، فیلم از دستمان می رود و این حرفها گفت که نه اول فیلم را تماشا کنیم بعد سر فرصت برویم حرم گفت می رویم زود برمی گردیم دیگر هم

زود زیارت می‌کنیم و برمی‌گردیم خلاصه دوییدند دوییدند که زود بروند یک حرمی و زیارت بکنند
الفرار به سمت فیلم. خب این زیارت مردم است این هم زیارت مردم است؛ یعنی یک امام رضا را با
یک فیلم می‌فروشند.

اینها چیزهایی است که ماها و شماها همه باید روی این مسائل برنامه ریزی کنیم یعنی
وضعیت خودمان را ارتباط خودمان را میزان توقع خودمان را از مردم، از افراد، از اشخاص، حالا اینهایی
که این جوری بودند نه این که بچه بودند بابا سنشان پنجاه سال بود چهل، پنجاه سال بودند یکی از آنها
جوان بود ولی دو یا سه تای آنها مسن بودند یعنی معلوم بود اهل زیارت و فلان و این چیزها هم هستند
نه این که ...

همین است همین است یعنی این، این همانی که تقی به توقی بخورد زیارت را ول می‌کند
بلند می‌شود برود دنبال این که ببیند چه خبر است این همانی است که فرض کنید یک حال و هوایی
پیدا شود آن اصل را فراموش می‌کند التفات می‌کنید مسئله را فراموش می‌کند چند روز پیش مشرف
شدم حرم و گذرم افتاد به صحن، اسمش صحن چیست؟ مسجدالاقصی، قدس، اسمش را گذاشته اند
قدس!! یادم است یک وقت با مرحوم آقا که داشتیم مشرف می‌شدیم گذرمان به این جا افتاد فرمودند:
این اسم گذاری اهانت به حضرت است اهانت به حضرت است که در کنار این گنبد و بارگاه انسان
قدس را بیاورد و در این جا ارائه بدهد معنایش این است دیگر یعنی اهمیت دادن به این شما خیلی
جاها را می‌توانی قدس بگذاری چرا در کنار صحن و سرای علی بن موسی الرضا باید این اسامی بیاید
قدس و نمی‌دانم فلسطین بیاید؟ مگر اسامی ائمه قحط است خب چرا این را فرض کنید صحن الجواد
نمی‌گذارید؟ صحن الکاظم نمی‌گذارید؟ چرا این را صحن موسی بن جعفر نمی‌گذارید؟ چرا صحن
امام سجاد نمی‌گذارید؟ چرا صحن امام هادی نمی‌گذارید؟ چرا نباید اینها باشد؟ چرا باید ذهن یک
زائر وقتی که ... می‌بیند می‌خواهم چه بگویم؟ دقت کنید به آن نکته ایشان این را می‌خواستند بگویند
زائری که می‌آید می‌خواهد برود به سمت امام رضا یک دفعه می‌پیچندش به سمت قدس، عین موشک،
خب این به این سمت دارد می‌آید، این دارد به این سمت می‌آید، نه آقا همه یکی است!! دیگر چه فرق
است؟! این همان است! اگر همان است پس چرا آن را برداشتی گذاشتی این جا؟! چرا این را نمی‌برند
آن جا بگذارند؟ چرا امام رضا را نمی‌برند آن جا بگذارند؟! چرا فرار می‌کنند از امام رضا؟ ولی آن جا
را برمی‌دارند می‌آورند این جا، این چه قضیه‌ای است؟ آن که دارد می‌آید به سمت امام رضا فقط باید
به سمت امام رضا بیاید، من حتی رفقای که می‌آیند می‌گویند که ما رفتیم زیارت امام رضا سر قبر

مرحوم والد هم رفتیم می‌گویم برای چه ایشان را کنار امام رضا می‌گذارید؟ برای چه می‌گذارید؟ امام رضا و نداریم، ما او نداریم، این واو حرف عاطف در این جا غلط است، انسان هر جایی که حرف عطف نمی‌تواند بیاورد ما زیارت امام رضا رفتیم و همین طور هم سر مزار مرحوم آقا رفتیم گفتم واو نیاورید، بگویند زیارت امام رضا رفتیم تمام شد، سر مزار مرحوم آقا رفتی خوب رفتی، بنده این دفعه سر مزار ایشان نرفتم، حال نداشتم، شلوغ بود، زنها بودند گذرم از جای دیگر بود، نتوانستم بروم، حالا بزنم در سرم که چی این زیارت نیمه کاره مانده! مگر من می‌توانم برخلاف آن چه که همین بزرگان به ما تعلیم دادند عمل کنم؟ نمی‌توانم، همه این قضایای آنها جور دیگری بوده است شنیدید، دیدید، در کتاب خواندید، از زبان خودشان شنیدید کسی که آن جور در ارتباط با امام رضا صحبت می‌کند آن وقت انسان باید حالا بیاید بگوید ما زیارت امام رضا رفتیم و، اینها غلط است کسی که به زیارت امام رضا می‌رود دیگر قدس و مدس و اینها نباید در ذهنش بیاید امروز قدس است فردا نمی‌دانم کجاست و پس فردا فلسطین است نمی‌دانم دو روز دیگر ونزوئلا است چهار روز دیگر پکن است نمی‌دانم از این چیزهایی که خلاصه همین جور داریم می‌شنویم، چه می‌کنیم، فلان می‌کنیم اینها را بردارد بیاورد جزو این قضایا و اینها قرار بدهد.

آخر اینها تشخیص‌هایی است که این تشخیصها را اولیاء خدا فقط می‌توانند بدهند آنها می‌توانند درک کنند که این ولایت در چه جایگاهی قرار دارد و سایر مسائل در جایگاه خودشان قرار دارند ما تخطئه نمی‌کنیم بیت المقدس را، قدس را تخطئه نمی‌کنیم، پدر ما هم حتی آن جا رفته، آن جا را رفته زیارت کرده است، قبل از این که اسرائیل و یهود بیایند آن جا را بگیرند در آن سفری که رفته بودند چند روزی یک هفته یا چهار یا پنج روزی هم بیت المقدس بودند زیارت کردند ولی هر چیزی جای خودش را دارد خیلی هم تعریف می‌کردند می‌گفتند چه شهر نورانی است اتفاقاً، خوب انبیاء بودند آن جا همه پیغمبران بودند، اولیاء بودند، بزرگان بودند، باید هم این طور باشد، آثار وجودی ایشان همین است، ولی تمام اینها در مقابل امام رضا صفر است! نه یک، صفر است، صفر است، صفر است، صفر، آن وقت این صحیح است که انسان ...

من داشتم می‌رفتم حرم اصلاً به زبانم نمی‌آمد بگویم که آقا این صحن قدس از کجاست؟ چون راه را بسته بودند گفتم این صحنی که بغل است، به زبانم نمی‌آمد، نمی‌توانستم بگویم، گفتم این صحنی که بغل است. بزرگان این مسائل را این طور دقیق رعایت می‌کردند و به این نحوه به ما یاد می‌دادند که چه جور باید باشیم، زندگی ما باید چه جور باشد، فهم و معرفت ما باید چه جور باشد، و

نسبت به اشخاص، نسبت به اشخاص باید به چه کیفیت باشیم، این پایه‌ای که برای انسان در نفس به وجود می‌آید آن وقت آن پایه می‌تواند مطالب را دیگر خوب ارزیابی کند، آن چه را که دور و برش می‌گذرد آنها را می‌تواند به اصطلاح خوب ارزیابی کند والا مردم همین هستند.

نکته‌ای که اضافه بر این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه به چشم می‌خورد که بر آن اساس این مطلب شکل گرفته آن عبارت است از یک حقیقتی است که این حقایق نوعیه خارجیه به واسطه اتصالشان که اینها در قالب اشیاء جزئی هستند در قالب وجودات جزئی هستند در قالب هویت جزئی هستند اینها به واسطه ارتباطشان با آن کیفیت شکل گیری که از اراده پروردگار به یک شکل منسجم، آن در خارج ظهور پیدا می‌کند آن شکل منسجم عبارت از نفس ناطقه است آن شکل منسجم عبارت است از نفس صاهله است آن شکل منسجم عبارت است از نفس نائقه هر کدام از این اشکال منسجم، صورت حماریت، صورت بقریت، صورت ابلیت، صورت نملیت، صورت اسدیت، این صورتهای مختلف که این اشکال جزئی از او هستند اینها تمام مرتبط می‌شوند به یک صورت کلی که آن نفس ناطقه کلی که به صورت انسان است آن نفس غیر ناطقه حیوان دیگر است و همین طور که بر آن وزان این شیء خارجی صورت پیدا می‌کند به اعراض مختلفه خودش به طوری که می‌گویند یک اثر انگشت در خارج یکی نخواهد شد یک نمی‌دانم فرض کنید که آن کیفیت این صورت به اصطلاح چشم در خارج یکی نخواهد شد دو تا عین هم به دنیا بیایند اینها یکی نخواهد شد این صورتهایی که در این جا به شکل مختلف می‌آید همه اینها یک اختلاف عرضی دارند و یک اشتراک ذاتی دارند آن اشتراک ذاتی آنها، همان است که آنها را به این صورت درمی‌آورد آن اختلاف عرضی همان است - این را که من دارم عرض می‌کنم در لابه لای کلمات اینها نیست این را خود بنده از مطالبی که بزرگان در کتب عرفان نظری خودشان مطرح کرده اند از آن جا نقل می‌کنم - آن اشتراک اشتراکی است که آن کیفیت ذات آنها را آن قوام می‌بخشد و آن اختلاف هم همان خصوصیات خارجی و اعراض خارجی را. لذا شما می‌بینید بسیاری از بزرگان اختلاف هویت اشیاء را اختلاف ذاتی نمی‌داند به خاطر این مسئله است که اینها می‌گویند که این اختلاف اختلاف فقط در عرض است اما در واقع یک هویت خارجی بیش نیست که البته ما تا حدودی با این مسئله موافقت داریم اما نکته اصلی این است که آن حقیقتی که آن حقیقت نفس ناطقه‌ای که از آن نفس ناطقه این نفوس ناطقه جزئی به وجود می‌آید آن یک جنبه سعی و کَلّی دارد که آن جنبه سعی و کلی اقتضای اشتمال صور مختلفه الاعراض را در آن وجود صورت کلی اشتمال را حائز است، به آن صورت کلی می‌گویند مثال افلاطونی.

یعنی آن صورت کلی که آن صورت کلی که حالا ما به عبارت دیگر اصطلاح را عوض کنیم برگردانیم به مقام احدیت که مقام احدیت جامع در استجماع اراده‌های مختلف نسبت به ظهورهای مختلف هست در این مقام احدیت همه چیز جمع است یکی از آنها نفس ناطقه است کدام نفس ناطقه؟! همین نفس ناطقه کلی که مبدأ می‌شود برای نفوس ناطقه همه اشیاء، در همین مقام احدیت فرض کنید که نفس غیر ناطقه کلیه وجود دارد در همین احدیت فرض کنید نفس ناطقه ... وجود دارد و امثال ذلک که اینها هر کدام برای خودشان یک جنبه سعی و جنبه اطلاقی دارند که از آن جنبه سعی و اطلاقی است که آن هویت‌های خارجی نشأت می‌گیرد و می‌آید آن صورت با حقیقت مجرد تناسب و تسامخ دارد تسامخ آن صور خارجی به خاطر همان صورت کلی است که این در این جا این است البته در این جا ما می‌توانیم این مسئله را دیگر در قسمت تبیین و تفسیر مسئله ولایت ما می‌توانیم به آن جنبه ما ببریم که این قضیه ولایت و صورت کلیه در نفس ناطقه به اضافه صور کلیه دیگر همه آنها باز در یک نقطه اشتراک دارند که این مسئله می‌رود بالاتر از مثل افلاطونیه از آن جا یک قدم بالاتر می‌گذارد و آن عبارت است از همان حقیقت نقطه مرکز احدیتی که از آن نقطه تمام بروزات و ظهورات تحقق پیدا می‌کند به شکل مثل و از مثل به صور خارجی و به هویت خارجی، آن نقطه اسمش ولایت است یا نفس النبی است یا این که آن اول ما خلق الله است صادر اول است و امثال ذلک که در آنجا این به این کیفیت ترسیم پیدا می‌کند پس هم به شکل فلسفی مسئله به آن کیفیت به آن جا می‌تواند برسد از نقطه نظر حقیقت وجود و تجرد وجود و اختلاف اعراض در وجودات خارجی و هم از نقطه نظر شهودی و هم از نقطه نظر مبانی منقوله از دلایل نقل به این مسئله ما می‌توانیم دسترسی پیدا کنیم و همه را در یک نقطه می‌توانیم توجیه کنیم

تلمیذ: مسئله مثل افلاطونی که شما بیان کردید مسئله نزول اسماء است از مرتبه احدیت؟

استاد: بله

تلمیذ: این که فرمودید

استاد: بعد از مرتبه احدیت در خود مرتبه احدیت نیست

تلمیذ: خود مرتبه احدیت ...

استاد: ببینید در مرتبه احدیت خب در آن جا استجماع همه صور است به آن اعیان کلیه

خودشان

تلمیذ: همان کلی که نزول می‌کند آن جا ظهور مثل افلاطونی است

استاد: بله بله

تلمیذ: در این مرتبه

استاد: در این مرتبه بله

تلمیذ: که بالاتر از این دیگر افلاطون ندیده

استاد: نخیر ندیده نه نه، بالاتر از واحدیت هم که ما نداریم یعنی همان حقیقت واحدیت عبارت است از همان به اصطلاح نفس رسول الله که آن نفس رسول الله که آن مرتبه به اصطلاح انسانی است در آن مرتبه عالیه انسانی، شما همه موجودات را می‌توانید مشاهده کنید این که نفس ناطقه انسان قابلیت استجماع اسماء و صفات است برای همین مسئله است این نیست که فقط حاکی از خودش باشد حاکی از حمار هم است حاکی از بقر هم هست حاکی از ابل هم هست حاکی از فرض کنید که جن هم هست حاکی از انس هم هست حاکی از جماد هم هست حاکی از نبات هم هست این نفس ناطقه که می‌تواند حکایت کند چه چیزی در او هست که به واسطه او این جنبه حکایی قرار دارد؟! آن عبارت است از همان حقیقت واحدیتی که در نفس رسول الله هست و به واسطه او در هویت‌های انسانی قرار داده شده است بقیه نیست

تلمیذ:؟!

استاد: بله بله همین است قطعاً دیگر آن کسی که عبور می‌کند و به آن مقام هو می‌رسد که عرض کردم مقام احدیت است آن به همان حقیقت توحید و فنای ذاتی می‌تواند اتصال پیدا کند ولی وقتی که در مقام اسماء است آن چطور می‌تواند به آن نقطه واحد برسد؟! این که خودش در اسم گیر است آن اسم جامع را که هنوز پیدا نکرده است آن اسم جامع پیغمبر است ولایت پیغمبر است و آن کسی که خب می‌تواند به این قضیه برسد

تلمیذ:؟

استاد: بله دیگر

تلمیذ:؟

استاد: نه همان است در واحدیت است

تلمیذ:؟

استاد: ببینید ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم هر چه هست واحدیت است منتهی خود واحدیت مراتب دارد شما همین که می‌گویید خدا از مقام هو هویت خارج شد تمام شد دیگر همین

حالا که این تمام شد آیا به یک مرتبه ظهور است نه، هزاران ظهور همین مراتب دارد و همه اینها را به آن واحدیت می گویند ما بعد از واحدیت چیزی دیگر نداریم یعنی وقتی که ظهور شد، دیگر شد، چیزی دیگر بعد از ظهور به عنوان غیب نیست که به عنوان آن غیب ما اسم واحدیت را از او برداریم و اسم دیگر بر او بگذاریم ولی خود واحدیت یعنی رأس الواحدیت لذا محی الدین در این جا دارد نقطة الوحده بین حقیقه الاحدیه و الواحدیه آن حلقه اشتراکی که ربط می دهد واحدیت را به احدیت یعنی او سر آن قمه آن سر نقطه آن نقطه وحدتش که بزنی آن می رود در هوویت آن سرش نفس پیغمبر است؛ یعنی همان مرتبه نزول هوویت می شود نفس پیغمبر که در رأس است حالا که این تحقق پیدا کرد آن وقت بعدش دیگر هست مثل افلاطونی بعدش شروع می شود نمی دانم فرض کنید که صور جزئیة می آید در عوالم مختلف دیگر شکل پیدا می کند

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: حالا عرض می کنم حالا می رسیم حالا بنده اول آمدم این یک صورتی بدهم به مسئله افلاطون یک صورت تقریبی گرچه اینها در اسفار نیست اینها در به اصطلاح این جا نیست و خب ما یک مقداری در این جا چاشنی شهود را به این مسئله یک قدری اضافه کردیم به اصطلاح و لذا با همان تقریری که عرض کردم که در جنبه علیت و معلولیت بین مثال و اینها که اصل مسئله و قضیه روشن شود و بعد آن وقت اشکالی که خود افلاطون دارد که البته خب افلاطون نسبت به این مطالب خب شاید هنوز یا نخواستند ایشان بیان کند یا این که بالاخره مطالبی شاید قابل عرض باشد

تلمیذ: علت این که بعضی از اعداد در ریاضیات صورت منحصر به فرد دارند ...

استاد: ن آن جا بگذارند چرا امام رضا را نمی بله دیگر این هم یک چیز جامع بین خودش و بقیه است که در این جا آن فقط می تواند حلقه رابط باشد مثلا عدد p بخصوص

تلمیذ:

استاد: شبیه سازی است

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: روی این قضیه فتوحات خیلی در جاهای مختلفی خیلی در قضایا این را نقل می‌کنند
در فتوحات خصوصاً، در تمهید اشاره دارد ولی چیز ندارد این جاها خیلی بر مسئله محی الدین خیلی
اصرار دارد پافشاری دارد در این
تلمیذ: شبیه همین مسئله که در ... منتهی این زبان به اصطلاح ...